



در این جا قرار است عکس شما باشدو حرف دل تان. پس همین الان جلوی دوربین بایستید و بگویید سبب و عکس به دست آمده را با یک حرف از ته دل تان برایمان بفرستید. ایمیل مان را هم که دارید.



اگه از دست کسی که دوستش داری ناراحت شدی
یه لحظه، فقط یه لحظه به نبودنش فکر کن

حسین ۱۶ ساله



پدر از دور برای دخترش دست تکان می دهد.
صبح به خیر بابا جان.
دختر عشایر اشک ریختن را می گذارد برای بعد و لیخندی از ته دل می زند. واقعا هم دلش شاد شده. باباسالار دست هایش را نشان دخترش می دهد و می گوید: «حالا گرم ترین دست های دنیا، دست های من است»

خاطره ای که من

من ماموریت دارم کوله ام را بردارم و دور راه بیفتم و برای این صفحه و این ستون خاطره جمع کنم. آن هم نه هر خاطره ای، خاطره ی قهرمانی ها و فداکاری ها و حتی دل بستگی های آدم ها، آدم هایی مثل همه، مثل خودمان.

مکان: دامنه زاگرس
زمان: زمستان ۶۳
راوی: سالار تاراچوند / جانباز

خاطره ی دست گرمی

صبح می بافت. ظهر می بافت. عصر می بافت. دختر عشایر بافندگی را خیلی زودتر از این حرف ها یاد می گیرد. پدر در جبهه ی غرب می جنگد.

-باباسالار آن جا که می جنگی سرد است؟
-خیلی سرد دخترم.

-پس من همین روزها جوراب بافتن را از مادر یاد می گیرم
دختر عشایر پشم می چیند، نخ می ریسد، کلاف ها را به رنگ شقایق و گل حنا و سدر رنگ می کند و شروع می کند به بافتن. سرش را که بلند می کند، می بیند زمان های زیادی گذشته است. -مادر، پای باباسالار را و جب گرفتم، دو و جب و نصفی بود دختر عشایر می بافت و می بافت. کم تر می خوابد و بیش تر بیدار است. قرمز و سبز و ارغوانی را روی هم می بافت و بالا می رود. از قوزک پا می گذرد و به مچ پا می رسد و آرام از ساق ها بالا می رود. -مادر ساق جوراب ها را می خواهم خیلی بلند بگیرم که سرما هیچ راهی نداشته باشد.
پدر برمی گردد.

-سلام باباسالار پاهایت را کجا جا گذاشته ای؟
-در میدان جنگ دخترم.
-همان جا که سرد بود؟
-بله عزیزم.

دختر عشایر جوراب ها را پشتش قایم می کند. شب آن ها را زیر بالش اش می گذارد و اشک می ریزد. صبح می شود. روشنی به چادر سیاه می آید. خورشید تا انتهای دشت را تماشایی می کند. زیر بالش خبری از جوراب ها نیست.

دختر عشایر پرده ی چادر را بالا می زند. پدر جوراب ها را توی دستش کرده است. دست های پدر با رنگ های دشت هماهنگ شده. ساق های بلند جوراب تا نزدیک بازوی پدر بالا رفته است.

